



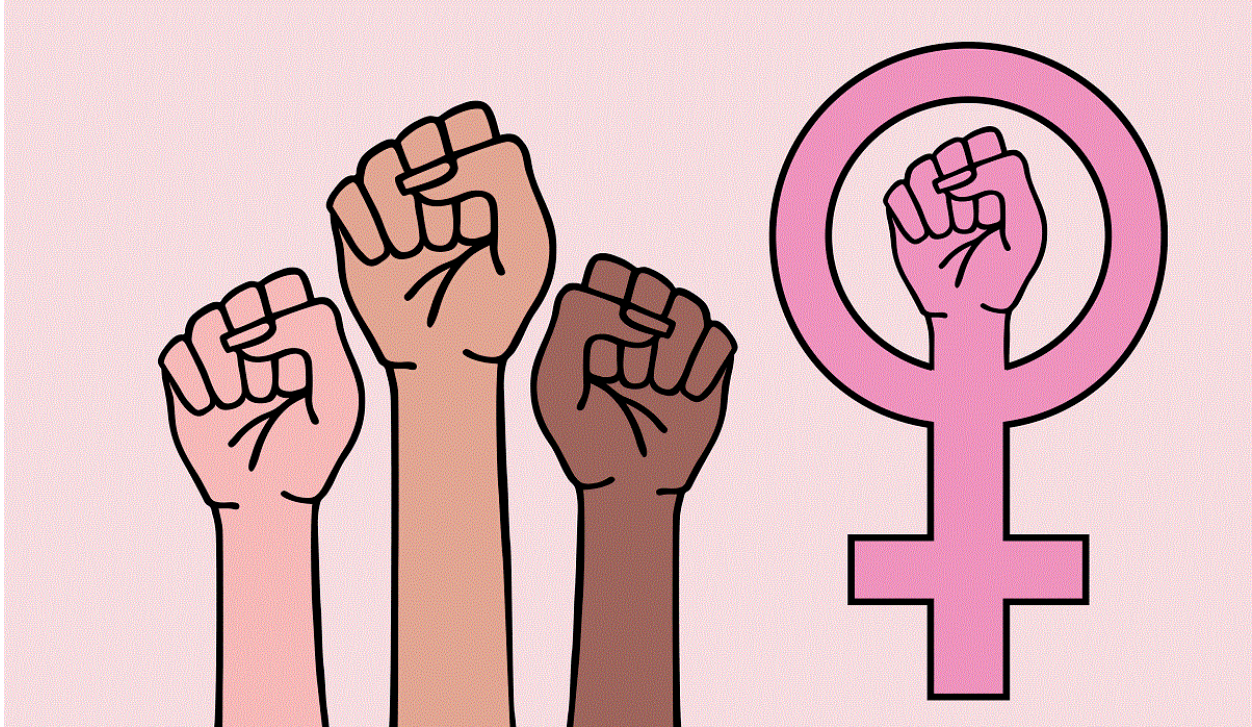
نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

مارکسیسم و فمینیسم

مارتا ای. خیمه‌نس

ترجمه‌ی: فرزانه راجی



آبان ۱۴۰۰

فمینیسم همانا مبارزه با تبعیض جنسیتی، یا اقدامات و ایدئولوژی‌های تبعیض‌آمیز اجتماعی است که منجر به برتری مردان و ستم بر زنان می‌شود. [۱] تبعیض جنسیتی به‌عنوان شکلی از ستم اجتماعی پدیده‌ای مدرن نیست. به نقل از مارکس و انگلس [۲] می‌توان تصریح کرد که تاریخ تمامی جوامع تاکنون موجود، تاریخ مبارزات طبقاتی و مبارزات جنسیتی است زیرا وجود طبقات پیش‌فرض مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، تک‌همسری و بنابراین تبعیض جنسیتی است. [۳] وجود تبعیض جنسیتی در سراسر تاریخ، به سادگی ویژگی جهانشمول همه‌ی جوامع یا ماحصل تفاوت‌های ذاتی بین دوجنس مسلم انگاشته شده است. این امر هم‌چنین توضیح می‌دهد که چرا امروز زنان برای فهمیدن مظاهر فعلی این تبعیض در صدد درک ریشه‌های تاریخی آن هستند. در علوم اجتماعی تفهیم تبعیض جنسیتی بستگی دارد به مفروضات اساسی درباره‌ی طبیعت انسان، جامعه و روابطشان که مبنای نظریه‌های رایج درباره‌ی جامعه و رفتار اجتماعی هستند؛ نظریه‌هایی که براساس تاکیدشان بر طبیعت انسان یا جامعه، متفاوت می‌شوند. اگر اولویت با ذات انسان باشد، افراد دارای صفاتی ذاتی هم‌چون خودخواهی، رقابت‌جویی و منفعت‌طلبی تلقی می‌شوند. در نتیجه روابط و نهادهای اجتماعی به‌عنوان ماحصل این صفات فردی مورد توجه قرار می‌گیرند. مردان و زنان در این بافتار واجد صفات ذاتی‌ای در نظر گرفته می‌شوند که آن‌ها را از یکدیگر متفاوت می‌کند. به عنوان مثال، درحالی که مردان پرخاشگر، قوی، ابزارگرا و غیره‌اند، زنان ضعیف، مطیع، احساساتی، تغذیه‌کننده و غیره هستند. تفاوت‌های جنسیتی در قدرت و مشارکت اجتماعی هم‌چون پیامدهای این تفاوت‌های ذاتی بین دو جنس تصور می‌شوند. وقتی تاکید بر جامعه باشد، افراد به عنوان لوح‌هایی سفید و خالی تلقی می‌شوند، ماحصل فرآیند اجتماع‌پذیری که آنان را در واقعیت اجتماعی اجباری و قدرتمند ادغام می‌کند. تبعیض جنسیتی در این بافتار به عنوان ماحصل سازمان اجتماعی پدید می‌آید؛ مردان و زنان متفاوتند و قدرت و مشارکت اجتماعی متفاوت دارند زیرا جامعه‌پذیری آنان متفاوت است. بنابراین الگوهای جامعه‌پذیری بر حسب نیازهای اجتماعی و / یا تمایز فرایندهای کارکردی و تقسیم کار توضیح داده می‌شوند. [۴]

علوم اجتماعی از دیدگاه مارکسیستی، تبیین‌های ایده‌آلیستی و ماتریالیستی متضادی درباره‌ی تبعیض جنسیتی ارائه می‌کنند که مانع ترکیب آن‌ها در تبیین‌هایی نمی‌شود که هر دو عامل اجتماعی و فردی را در نظر بگیرد. مارکسیسم از دوگانگی بین صفات ذاتی و اکتسابی فراتر می‌رود و به‌جای آن این مفهوم را مطرح می‌کند که «انسان مجموعه‌ی مناسبات اجتماعی است.» [۵]

این مفهوم، اساس نظریه‌ی مارکسیستی درباره‌ی طبیعت انسان است؛ مفهومی که طبیعت تک‌افتاده‌ی انسان را نفی کرده و وحدت لاینفک بین افراد و محیط‌های طبیعی و اجتماعی آنان را تایید می‌کند. مارکسیسم مطرح می‌کند که نه افراد را می‌توان جداگانه بررسی کرد نه محیط طبیعی و اجتماعی‌شان، هم‌چون چیزهایی فی‌نفسه که با یکدیگر «تعامل» دارند یا «علت» و «معلول» دیگری هستند. کانون نظری از انتزاعات «اشخاص» و «محیط» (طبیعی و اجتماعی) به فرآیندهایی تغییر جهت می‌دهد که به‌واسطه‌ی آن‌ها افراد، طبیعت و جامعه به اشکال عینی مشخص خود دست می‌یابند. این فرآیندها تاریخاً مشخص‌اند و می‌توان آن‌ها را برای اهداف تحلیل علمی تشخیص داد. کلید فهم تبعیض جنسیتی در این بافتار مبتنی است بر کاوش شکل‌های تاریخاً خاص آن درون شیوه‌های مشخص تولید. بنابراین، امروزه پیش‌فرض درک و مفهوم‌سازی تبعیض جنسیتی همانا درک جایگاه آن درون شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است. [۶]

این فصل ادای سهمی است در تکوین تحلیلی مارکسیستی از ریشه‌های سرمایه‌دارانه‌ی تبعیض جنسیتی و معنا و مفهوم تغییرات در وضعیت کنونی و آینده زنان براساس آنچه این تجزیه و تحلیل نشان می‌دهد.

توسعه‌ی سرمایه‌داری و تاثیرات آن بر زنان

همان‌طور که مارکس و انگلس به‌کرات در آثار خود اظهار داشتند، سرمایه‌داری نیرویی پیشرو و درعین حال واپسگراست زیرا حاوی تضادهایی است. [۷] دو تضاد اساسی آن عبارتند از: الف) تضاد بین طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر، که از طریق مبارزه‌ی طبقاتی عیان می‌شود؛ و ب) تضاد بین رشد نیروهای مولد (یا ظرفیت مولد شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری) و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید؛ این تضاد از طریق بیکاری مزمن و بحران‌های اقتصادی دوره‌ای بیان می‌شود.

رشد نیروهای مولد به معنای پیشرفت علم، فناوری و اشکال کارآمد سازمان تولیدی است که در رشد بارآوری نیروی کار و ظرفیت تولید هرچه بیش‌تر کالا با قیمت پایین‌تر بازتاب می‌یابد. این جنبه‌ی مترقی سرمایه‌داری با مالکیت خصوصی بر ابزار تولید در تقابل است؛ به این معنی که ظرفیت تولید برحسب منافع طبقات سرمایه‌دار تحت کنترل قرار می‌گیرد و در محدوده‌هایی حفظ می‌شود که بقای ساختار طبقاتی را تهدید نکند. بنابراین سرمایه‌گذاری‌ها فقط در صورت سودآوری انجام می‌شوند و انحصارها و سایر اشکال اقتدار سرمایه‌داری با کنترل قیمت‌ها آن‌ها را به‌طور تصنعی بالا نگه می‌دارند. این تضاد را مردم به‌طور غریزی درک می‌کنند، به‌عنوان مثال چگونه است که ایالات متحده می‌تواند مردی را به ماه بفرستد درحالی

که به نظر می‌رسد در زمینه‌ی مراقبت‌های بهداشتی، مسکن، آموزش و حمل و نقل مسائل لاینحلی وجود دارد. افزون بر این، این تناقض پیامدهایی دارد که زنان را درون و بیرون از خانواده تحت تاثیر قرار می‌دهد و پایه و اساس بقای تبعیض جنسیتی به عنوان ویژگی ذاتی واقعیت اجتماعی سرمایه‌داری است.

رشد بارآوری کار در تغییر تعداد کارگران لازم در فرآیند تولید بازتاب می‌یابد. بنابراین هرچه پیشرفت فناوری پیش‌تر باشد ظرفیت تولید بیش‌تر شده و تعداد کارگران لازم کمتر می‌شود. این روند، که در مناسبات متفاوت تولید می‌تواند منجر به افزایش اوقات فراغت در راستای پیشرفت انسان شود، در سرمایه‌داری به بیکاری و فقر می‌انجامد. به همین دلیل طبقه‌ی کارگر به اتوماسیون، که پتانسیل رهایی بشر از حوزه‌ی ضرورت و گشودن درها به قلمروی آزادی را دارد، با ترس می‌نگرد؛ زیرا در کشورهای سرمایه‌داری به معنای رشد بیکاری و گسترش فقر و افزایش رقابت در بین کارگران برای مشاغل کمیاب موجود است. [۸]

این روند چگونه بر زنان تاثیر می‌گذارد؟ از یک طرف باعث فروکاستن زنان به جزئی فرعی از نیروی کار شده است. با این که در ابتدای فرآیند توسعه‌ی سرمایه‌داری کل خانواده در صفوف نیروی کار گنجانده شدند، به موازات رشد نیروهای تولید و کاهش نیروی کار لازم، کودکان و زنان به تدریج از این عرصه خارج شدند و به عنوان ارتش ذخیره کار حفظ شدند تا زمانی که به آن‌ها نیازمند باشند تا به کار گرفته شوند؛ به عنوان مثال به عنوان اعتصاب‌شکن، به عنوان منابع کار ارزان در بخش‌هایی از تولید که در آن نسبت کارگران به ماشین‌آلات زیاد است (مثل صنعت پوشاک)، و انجام کارهای مردان در خلال جنگ جهانی دوم. از طرف دیگر، این روند حذف زنان از نیروی کار در تحکیم خانواده به عنوان قلمرویی جداگانه بازتاب یافت، جایی که کارخانگی تبدیل به حوزه‌ی انحصاری زنان شد. بنابراین گرایش ذاتی سرمایه‌داری به تولید بیکاری دو پیامد دارد: ۱) حذف نسبی زنان از نیروی کار و فروکاستن آنان به جایگاهی پایین‌تر، مشاغل کم‌درآمد؛ و ۲) جداسازی تولید خانگی از سپهر فعالیت‌های تولیدی شناخته‌شده‌ی اجتماعی و تبدیل آن به حوزه‌ی روابط خصوصی میان افراد.

بحث این نیست که زنان عموماً در خارج از خانه کار نمی‌کنند. به عکس، مشارکت زنان در نیروی کار در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته رشد کرده است و در دوره‌های بحران اقتصادی تمایل به افزایش دارد. اما تاثیر کلی نوسانات تقاضا برای کار زنان و سقوط آن‌ها به سطوح پایین ساختار شغلی باعث پیامدهای زیر می‌شود: الف) نگهداشتن زنان در خانه تا حد ممکن؛ ب) استفاده پراکنده از آن‌ها در مواقع لزوم؛ ج) کاهش

ارزش مشارکت تمام وقت زنان در نیروی کار و کاستن سطح دستمزد آنان (فرض بر این است که زنان بخشی از خانواده‌ی تحت سرپرستی مرد هستند و به این ترتیب لازم نیست که دستمزد آنان برای حمایت از خانواده‌ای مستقل از مرد کافی باشد)؛ د) مبهم بودن ماهیت اقتصادی کارخانگی و ارزش اقتصادی آن برای طبقه‌ی سرمایه‌دار؛ ه) نامشخص بودن ضرورت اجتماعی کار خانگی و اهمیت آن برای کشور به عنوان یک کل؛ و (و) حفظ تبعیت زنان از مردان، زیرا آن‌ها (مردان سرمایه‌دار) ابزار تولید و مبادله (دستمزدبگیران و حقوق‌بگیران) را کنترل می‌کنند.

این فرآیندها در سطح روش تولید، سطح ساختارهای غیرقابل مشاهده و مناسبات اجتماعی، عمل می‌کنند؛ یعنی سطح مناسبات تولید سرمایه‌داری، مناسبات طبقاتی و تضادهای سرمایه‌داری منتج از سازماندهی پویا و متغیر تولید که فرآیند تولیدی را بین بخشی عمومی یا صنعتی و بخش خصوصی یا خانگی تقسیم می‌کند و به مردان امکان کنترل بر ابزار تولید و مبادله را می‌دهد. اثرات قابل مشاهده‌ی عملکرد شیوه‌ی تولید در سطح طبقه‌بندی جنسیتی و تمایز جنسیتی [۹] (در ساختار شغلی و در خانواده) از کشوری به کشور دیگر و هم‌چنین در مناطق مختلف کشوری خاص متفاوت است. این تنوع‌ها بستگی دارد به مرحله‌ی رشد سرمایه‌داری که کشوری معین را متمایز می‌کند، جایگاه غالب یا تابعی که آن کشور در شبکه‌ی جهانی امپریالیسم دارد، و میزان توسعه‌ی ناهمگون در درون آن کشور.

دانشمندان مارکسیست و غیرمارکسیست علوم اجتماعی در خصوص اهمیت تجلی‌های تبعیض جنسیتی، آن‌گونه که در سطوح طبقه‌بندی جنسیتی و تمایز جنسیتی شرح داده‌شد، توافق دارند. درحالی‌که مارکسیست‌ها آن فرآیندها را به‌سان اثرات تناقض‌ها، ساختارها و فرآیندهای ویژه‌ی سرمایه‌داری توضیح می‌دهند، دانشمندان علوم اجتماعی آن‌ها را یا برحسب نیازهای اجتماعی، فرآیندهای اجتماعی ناشی از تمایز عملکردی، تقسیم کار، یا بر اساس تفاوت‌های ذاتی بین دو جنس توضیح می‌دهند. این‌گونه توضیحات کلی ریشه‌های سرمایه‌دارانه‌ی تبعیض جنسیتی را نادیده می‌گیرد و نمی‌تواند رهنمودهایی برای مبارزه‌ای موثر برای فمینیست‌ها فراهم کند. از طرف دیگر، علوم اجتماعی مستندات بسیار خوبی از پیامدهای فرآیندهای سرمایه‌داری ارائه می‌کند که حاوی مطالب ارزشمند آموزشی برای مارکسیست‌ها و فمینیست‌های مارکسیست است. با این وجود، در تحلیل تبعیض جنسیتی که محدود به سطوح طبقه‌بندی و تمایز جنسیتی است، نقطه ضعفی ذاتی وجود دارد. در این سطوح به نظر می‌رسد که همه‌ی مردان به یک اندازه قدرتمند و

همه زنان به یک اندازه تحت ظلم و ستم هستند. به عکس، مردان و زنان متعلق به طبقه‌ی سرمایه‌دار از زنان و مردان طبقه‌ی کارگر قدرت اقتصادی و اجتماعی بیش‌تری دارند، اگرچه این ناهمسانی‌های مشخص در قدرت با تمرکز صرف بر تفاوت‌های مرتبط با جنسیت پنهان می‌شوند، شیوه‌ای که مشخصه‌ی تمامی تحلیل‌های تبعیض جنسیتی‌ای است که جدا از تحلیل ساختار طبقاتی انجام می‌شوند.

بحث موقعیت زنان در چارچوب سرمایه‌داری و پایه و بنیاد سرمایه‌دارانه‌ی تبعیض جنسیتی نمی‌تواند بدون بحث مختصری درباره‌ی تضادها و تعارضات اساسی که بر زنان تاثیر می‌گذارد و آن‌ها را منقسم می‌کند، به سرانجام برسد:

۱. تضادهای اصلی مؤثر بر زنان، دو تضاد اصلی سرمایه‌داری است، چه در مظاهر ملی و چه در مظاهر بین‌المللی آن‌ها. این بدان معناست که در مطالعه‌ی ستم بر زنان، تاثیر امپریالیسم بر ساختارها، فرآیندها و تضادهای سرمایه‌داری در کشوری معین را نمی‌توان نادیده گرفت.

۲. تبعیض جنسیتی: سلطه‌ی مردانه فراتر از تفاوت‌های طبقاتی می‌رود و ریشه در کنترل مردان بر ابزار تولید، مبادله و شرایط فیزیکی و اجتماعی تولید دارد.

۳. تضاد بین زنان سرمایه‌دار و زنان طبقه‌ی کارگر: رابطه‌ی متفاوت آن‌ها با ابزار تولید باعث ایجاد منافع متضادی بین زنان سرمایه‌دار و زنان طبقه‌ی کارگر می‌شود که قدرتمندتر از منافع مشترکی است که ممکن است مبارزه علیه تبعیض جنسیتی ایجاد کند. مفهوم خیال‌پردازانه‌ی «خواهری» دقیقاً در انتزاع از اختلافات آشتی‌ناپذیر مبتنی بر طبقه در میان زنان به وجود آمده است.

۴. ضدیت بین مردان طبقه‌ی کارگر و زنان طبقه‌ی کارگر: بیکاری مزمن ضدیتی همیشگی بین مردان و زنان طبقه‌ی کارگر ایجاد می‌کند. به دلیل ماهیت تفکیک‌شده‌ی بازار کار برحسب جنسیت، رقابت برای کار در بین زنان شدیدتر از رقابت در بین مردان و زنان است. با این وجود، از آنجا که زنان ارتش ذخیره‌ای از کار ارزان هستند که می‌توانند برای جایگزین کردن کارگران مرد به کار گرفته شوند، این ضدیت یکی از ویژگی‌های همیشگی سرمایه‌داری است. این ویژگی در زمان رشد اقتصادی تمایل به نهفتگی دارد، اما احتمالاً در مواقع بحران‌های اقتصادی تشدید می‌شود. این ویژگی، از نظر سیاسی تبعیض جنسیتی را تقویت

می‌کند و نظام اجتماعی سرمایه‌داری در حمایت از آن مانع رشد همبستگی طبقاتی در میان طبقه‌ی کارگر به‌طور کلی می‌شود.

۵. ضدیت بین زنان «طبقه‌ی متوسط» و زنان طبقه‌ی کارگر: اختلافات گسترده‌ای در درآمد، تحصیل، شغل و سبک زندگی در بین زنانی وجود دارد که بلافاصله در سطح طبقه‌بندی اجتماعی درک شده و به اشتباه تفاوت‌های «طبقاتی» تصور می‌شوند. تفاوت‌هایی در جایگاه اقتصادی - اجتماعی زنانی دیده می‌شود که از لحاظ ساختاری به طبقه‌ی کارگر تعلق دارند، زیرا آن‌ها و/ یا همسران‌شان عمدتاً و یا منحصرأً از فروش نیروی کار خود امرار معاش می‌کنند. مشکلات مادی‌ای که زنان «طبقه‌ی متوسط» با آن روبرو هستند با مشکلات زنان طبقه‌ی کارگر، فقط از لحاظ ظاهری متفاوتند. کارگران یدی، کارگران یقه‌سفید، زنان حرفه‌ای و صاحب پیشه در بافتار کار خود با چالش‌های متفاوتی روبرو هستند. همچنین، بسیاری از زنان «طبقه‌ی متوسط» به‌خاطر کار خانگی دستمزدی و کار کارمندان اداری و دفتری کم‌مزد قادر به پیگیری علائق خود هستند. وضعیت ساختاری مشترک بین تمامی زنان کارگر، با این تضاد که مانع رشد همبستگی در میان زنان طبقه‌ی کارگر می‌شود، پنهان شده است.

رابطه‌ی پیچیده بین تضادهای سرمایه‌داری، تبعیض جنسیتی، و شکاف در فرآیند تولیدی که وضعیت زنان را تعیین می‌کند، و تضادهای خاص و ضدیت‌هایی که بر زنان تاثیر می‌گذارند، در همه‌ی کشورهای سرمایه‌داری یکسان هستند. اما مظاهر قابل مشاهده‌ی آن‌ها کشور به کشور متفاوت است. هیچ کشور سرمایه‌داری‌ای وجود ندارد که طبقه‌ی کارگر نه تنها براساس جنسیت، بلکه همچنین براساس حرفه، نژاد و قومیت چندپاره نشده باشد. این امر باعث مبارزه‌ای برای بقا می‌شود که مردان را علیه زنان، گروه‌های هم‌پایه را علیه یکدیگر، گروه‌های قومی غالب را علیه اقلیت‌های قومی، و آخری را علیه یکدیگر و علیه زنان و غیره قرار می‌دهد.

بنابراین تبعیض جنسیتی همراه با تبعیض نژادی و تمایزات در رتبه‌ی اجتماعی، مسیری است که از طریق آن‌ها زنان و مردان در کشورهای سرمایه‌داری مورد ستم قرار می‌گیرند و به ستیز طبقاتی آگاهی یافته و علیه آن مبارزه می‌کنند. این بدان معناست که آگاهی از تضادهای طبقاتی گرایش دارد که تحت‌الشعاع آگاهی‌های غریزی‌تری هم‌چون تضادهای بین افراد و بین گروه‌ها قرار گیرد، و در نتیجه به حفظ خاستگاه ساختاری آن تضادها کمک می‌کند. این ادعا به معنای انکار واقعیت یا رنج مرتبط با این شکل‌های ستم‌های

اجتماعی نیست: این ادعا به سادگی دلالت بر این امر دارد که همه‌ی این شکل‌های متفاوتِ ستم، خاستگاهی مشترک دارند که برای غلبه‌ی موثر بر آن‌ها باید مورد توجه قرار بگیرند.

اهمیت علمی و سیاسی مارکسیسم برای فمینیسم

تحلیل ارائه‌شده در بالا درباره‌ی موقعیت زنان گرچه ناقص است، اهمیتِ سهم نظری مارکسیسم برای درک تبعیض جنسیتی در سرمایه‌داری را نشان می‌دهد و به راه‌های مهمی برای تحقیق نظری و تجربی اشاره می‌کند. شاید مهم‌ترین نکته در این سطح از بحث، شناسایی زمینه‌های مشترکِ دغدغه‌های مارکسیستی و جامعه‌شناختی، و تعیین مبنایی برای ادغام حیاتی تحلیل جامعه‌شناختی از تمایز جنسیتی و طبقه‌بندی جنسیتی با تحلیلی مارکسیستی از حمایت‌های ساختاری و روبنایی خاص سرمایه‌داری از آن فرایندها باشد. مبنای این ادغام با این استدلال مارکسیستی ارائه می‌شود که تضادهای سرمایه‌داری و منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار محدودیت‌هایی برای تنوع‌های تجربی در تفاوت‌های جنسیتی و طبقه‌بندی جنسیتی در کشورهای سرمایه‌داری اعمال می‌کنند. بررسی نظری و تجربی دامنه‌ی تنوع‌های تاریخی احتمالی آن‌ها در کشوری معین در بازه‌ی زمانی مشخص، نه تنها درک علمی از فرآیندهای سرمایه‌داری را افزایش می‌دهد بلکه هم‌چنین مبنایی واقع‌گرایانه برای ارزیابی اهداف سیاسی کوتاه‌مدت و درازمدتِ فمینیست‌ها فراهم می‌کند.

تحلیل مارکسیستی تبعیض جنسیتی نه تنها از لحاظ علمی بلکه از لحاظ سیاسی نیز مهم است. نظریه‌ی مارکسیستی در جهت کسب آگاهی از محدودیت‌های ساختاری و امکانات قابل دسترس زنان در مرحله‌ی مشخصی از توسعه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، رهنمودهایی در اختیار فمینیست‌ها قرار می‌دهد. این امر ارزش آن دانش را به عنوان مبنایی برای عمل صحیح سیاسی افزایش می‌دهد زیرا هم بر اهمیت تعیین تأثیرات تاریخی خاصِ روبنا بر آن امکانات تأکید دارد و هم بر اهمیت تعیین تأثیر شرایط ملی و بین‌المللی بر کشور مورد تحلیل. این امر دانشی از پیوندهای ملموس بین تبعیض جنسیتی و سرمایه‌داری، تناقض‌ها، ساختارها و فرآیندهای آن فراهم می‌کند؛ و محدودیت‌های ذاتی فمینیسم را در صورتی که به عنوان یک جنبش از مبارزه‌ی طبقاتی جدا بماند، آشکار می‌کند.

از دیدگاه مارکسیستی فمینیست‌ها دو گزینه دارند:

۱. تمرکز صرف بر بهبود وضعیت زنان و تداوم مبارزه‌ی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک برای احقاق حقوق زنان در جهت کسب استقلال اقتصادی، مشارکت کامل اجتماعی و سیاسی، و خودباوری برحسب موفقیت

شخصی. بر اساس تحلیل ارائه شده در بالا، می‌توان ادعا کرد که چنین مبارزه‌ای ممکن است در کسب تغییراتی در زمینه‌های زیر موفق باشد: الف) تمایز جنسیتی یا تقسیم جنسیتی کار (درون و بیرون خانواده)؛ ب) طبقه‌بندی جنسیتی یا اختلاف در قدرت بین جنس‌ها (درون و بیرون خانواده). چنین تغییراتی به‌طور مشخص در تقسیم کار برابری طلبانه در خانه، افزایش مشارکت زنان در نیروی کار در چالش‌برانگیزترین و پردرآمدترین موقعیت‌ها، و توانایی بیش‌تر برای کنترل زندگی خود به شکلی موثر و فعال تجلی می‌یابند.

تنها ذکر فهرستی از آن احتمالات نشان می‌دهد که چنین تغییراتی در جهت منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار است. با توجه به این که این تغییرات در سطح بازار و روابط اجتماعی، ساختارهای اساسی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری — از جمله تبعیض جنسیتی — را دست‌نخورده باقی می‌گذارند، چنین دستاوردهایی به معنای تغییر در موقعیت زنان به‌طور کلی نیست، به‌عکس، به معنای پیشرفت برخی از زنان است، در حالی که اکثریت زنان در پایین‌ترین مدارج شغلی و دست‌مزد باقی می‌مانند. اگرچه پیشرفت در وضعیت زنان مهم است و افزایش تعداد زنان حرفه‌ای و صاحب پیشه می‌تواند به عنوان نشانه‌ی خوبی از دوره‌های آتی بهتری برای زنان تلقی شود، نباید فراموش کرد که پیشرفت‌های موثر بر زندگی زنان منفرد می‌تواند بدون تغییراتی که موقعیت تمامی زنان را بهبود بخشد، واقع شوند. این بدان معناست که تا زمانی که فمینیست‌ها فقط برای آن اهداف مبارزه می‌کنند، پیش‌بینی می‌شود که پیشرفت زنان «طبقه متوسط» در ادامه‌ی استثمار اکثریت زنانی خواهد بود که از طریق کارشان در کارخانه‌ها، ادارات و خانه‌های سایر زنان، برای موقعیت ممتاز خواهران «آزاد شده‌شان» حمایت ساختاری فراهم می‌کنند. علاوه بر این، با توجه به این که محدودیت‌هایی که تناقضات شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری اعمال می‌کند بر اساس اندازه و ترکیب نیروی کار است، هر آنچه که «طبقه‌ی متوسط» و زنان طبقه‌ی کارگر ممکن است به دست آورند ماهیتاً ناپایدار است و به نوسانات چرخه‌های کسب و کار و منافع سیاسی فوری طبقه‌ی سرمایه‌دار بستگی خواهند داشت.

بنابراین بسیار مهم است که فمینیست‌ها هشدارهای مارکس را به خاطر بسپارند:

«مردان {و زنان} خود تاریخ خود را می‌سازند، اما نه آنطور که دل‌شان می‌خواهد؛ آن‌را تحت شرایطی که خودشان انتخاب کرده‌اند نمی‌سازند، بلکه تحت شرایطی که مستقیماً با آن مواجه می‌شوند، شرایطی مشخص و به ارث رسیده از گذشته. سنت‌های نسل‌های مرده هم‌چون بختک بر ذهن زنده‌ها سنگینی می‌کند. و درست زمانی که به نظر می‌رسد درگیر متحول کردن خود و چیزها

هستند، درگیر در خلق چیزی که تا آن زمان وجود نداشته است، دقیقاً در همین دوره‌های بحران‌های انقلابی است که آن‌ها مشتاقانه با توسل به ارواح گذشته آن‌ها را به خدمت می‌گیرند و نام‌ها، فریادهای نبرد و آداب و رسوم را از آن‌ها به وام می‌گیرند...» [۱۰]

تا حدی که فمینیست‌ها برای راهنمایی، و جستجوی الهه‌ها و مادرسالاری‌ها به گذشته بازگردند؛ تا آن حد که فمینیست‌ها در صدد آنند که بازهم نقش مبارزه برای دستیابی به حقوق مدنی، سیاسی و اقتصادی و برافراشتن پرچم برابری را بازی کنند؛ به همان اندازه به سادگی وارد زندگی فریبدهی جامعه‌ای سیاسی می‌شوند که در آن برابری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آنان هم‌چنین مستلزم عضویت کامل آن‌ها در جامعه‌ی سرمایه‌داری است. آن‌ها هم‌چون افرادی منفرد فعال خواهند بود، از دیگران به عنوان وسیله‌ای برای اهداف خود استفاده خواهند کرد، و نقش خود را به بازیچه‌های قدرت‌های خارج از خود تقلیل خواهند داد. فمینیسم علاوه بر خواست‌الغای امتیازات مرتبط با تولد، مالکیت، شأن اجتماعی، مذهب و نژاد، خواهان توقف امتیازات مبتنی بر برتری مرد هم خواهد شد. همان‌طور که الغای امتیازات مرتبط با مالکیت، مالکیت را ملغی نمی‌کند، همان‌گونه که تجارب سیاهان نشان می‌دهد که الغای امتیازات مرتبط با برتری سفیدها تبعیض نژادی را ملغی نکرد، زنان نیز طی مبارزه‌ی طولانی و طاقت‌فرسا خواهند آموخت که الغای امتیازات مرتبط با برتری مرد، تبعیض جنسیتی را از بین نمی‌برد. [۱۱]

۲. گزینه دوم پیوند مبارزه‌ی فمینیستی با مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر است: از لحاظ نظری بدین معناست که مشکلات و اهداف زنان نباید جدا از تناقض‌ها، ساختارها و فرآیندهای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تحلیل شوند. از لحاظ عملی به معنای استفاده از بینش‌ها و یافته‌های پژوهشی مارکسیسم، به‌عنوان ابزارهایی برای درک بیش‌تر تبعیض جنسیتی است. فمینیست‌ها باید در پرتو نظریه‌ی مارکسیسم، بسیاری از مشکلات، ناکامی‌ها و موفقیت‌هایی را که در روند مبارزات فردی و جمعی زنان برای زندگی، فردیت و تعیین سرنوشت خودشان بوجود می‌آید، بازاندیشی کنند. در این بستر است که مسئله‌ی سرنوشت‌ساز رابطه‌ی بین زنان حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای سربرمی‌آورد. درحالی که زنان حرفه‌ای و «طبقه‌ی متوسط» عموماً در خطر این هستند که از نیازها، دغدغه‌ها و آگاهی زنان طبقه‌ی کارگر و غیرحرفه‌ای مُنْفک شوند، زنان کارگر و غیرحرفه‌ای در معرض خطر سقوط به نوعی ضدروشنفکری قرار می‌گیرند که موجب افزایش ستم بر آنان می‌شود، زیرا سد راه دستیابی آنان به تحلیلی روشن از موقعیت‌شان خواهد شد. تلاش و کار بی‌پایان برای

اصلاحات نظری‌ای که هرگز به گفتمان و کنش عملی تبدیل نمی‌شوند همان قدر بی‌تاثیر است که گفتگوهای طولانی در مورد مشکلات و احساسات شخصی، بدون این که هرگز به عنوان معضلاتی اجتماعی نگریسته شوند. این معضلات اجتماعی هستند، نه فقط به این مفهوم که در بین بسیاری از زنان مشترک هستند، بلکه مهم‌تر از آن به خاطر این که آن‌ها از لحاظ اجتماعی متعین شده‌اند و محصول طبقه، قانون، روابط سیاسی و شکل‌های آگاهی انضمامی و تاریخی مشخص هستند.

بنابراین ارتقای آگاهی باید به معنای حرکت از سطح شخصی به سطح آگاهی طبقاتی باشد. یعنی حرکت از جایی که موقعیت زنان در جامعه‌ی سرمایه‌داری برحسب مشکلات فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و جنسیتی مرتبط با زنانگی تحلیل می‌شوند، به جایی که آن شکل‌های مشخص، دردناک و انضمامی ستم فردی با ریشه‌هایشان در سرنوشت مشترک زنانی پیوند دارند که هم‌چون مردان دستمزدبگیر و حقوق‌بگیر هستند، چیزی به جز نیروی کار خود ندارند و برای حمایت خود و خانواده‌هایشان به فروش آن وابسته‌اند.

از این رو آگاهی فمینیستی شمشیری دولبه است. به خودی خود، جدا از تحلیل نیروهای کلی‌تر سرمایه‌داری که تبعیض جنسیتی را تقویت می‌کنند، فقط می‌تواند اهداف محدودی را تدوین کند و مبارزاتی را، احتمالاً برای دستیابی به اصلاحاتی با تاثیر محدود بر آزادی تمامی زنان، هدایت کند. از طرف دیگر، اگر با تحلیل از سرمایه‌داری پیوند داده شود، می‌تواند گامی کلیدی در روند رشد آگاهی طبقه‌ی کارگر و مبارزه برای آزادی زنان و مردان، هردو، باشد.

از آنجا که این کار پژوهشی بر مشکلات، علایق و اهداف زنان متمرکز شده است، چیزی در مورد مردان گفته نشده، به جز اشاره به این موضوع که آنان از لحاظ ساختاری بسیار قوی‌تر از زنانند. با این وجود بدیهی است که زنان نمی‌توانند مستقل از مردان به رهایی نائل شوند. این بدان معناست که موقعیت زنان در شیوه‌ی تولید بدون تغییرات بنیادی، برابر و همزمان در موقعیت مردان، نمی‌تواند به‌طور ریشه‌ای تغییر کند. تا زمانی که «آزادی» به‌طور محدود و برحسب برابری اجتماعی - اقتصادی با مردان در بطن شرایط کنونی تعریف می‌شود، چنان «آزادی» ای تداوم مبارزه علیه تبعیض جنسیتی در درون و بیرون خانه را متوقف نخواهد کرد، و چیزی نیست مگر نوعی توهم که تداوم ستم اجتماعی و بهره‌کشی اقتصادی از هردو - زنان و مردان - را تضمین می‌کند. از آنجا که تبعیض جنسیتی در طبقات مختلف وجود دارد، عدم اقتدار واقعی مردان طبقه‌ی کارگر را پنهان می‌کند و زنان کارگر را به این تصور غلط رهنمون می‌شود که همه‌ی مردان

دشمن و همه زنان متحدین بالقوه هستند. تحت شرایط سرمایه‌داری، هم زنان و هم مردان تحت شرایط کار بیگانه‌شده کار می‌کنند. این بدان معنی است که کارگران استعدادها و مهارت‌های خود را نه برای بیان خلاقیت که به خاطر ارزش فروش آن‌ها در بازار رشد می‌دهند؛ آن‌ها هیچ کنترلی بر فرآیند کار و محصول آن ندارند و در رقابت دائمی با یکدیگر قرار می‌گیرند. روش مهم دیگر برای قابل تحمل شدن کار بیگانه از طریق تبعیض جنسیتی و ایدئولوژی‌های جنسیت‌گرا صورت می‌گیرد که به مردان توهم قدرت و برتری بر زنان، و به زنان «قدرت مشکوک تسلیم جنسی» را می‌دهد. (نیروهای دیگری برای تفرقه وجود دارند؛ نیروهایی هم‌چون دین، تعصب، نژادپرستی، و مصرف‌گرایی). قدرتی که به واسطه‌ی تبعیض جنسیتی نصیب مردان طبقه‌ی کارگر می‌شود، اگرچه عواقب دردناک آن برای زنان واقعی و ملموس است و احتمالاً مزایایی مادی برای مردان به همراه دارد، هم‌چون تمامی «قدرت‌هایی» که سرمایه‌داری به ستم‌دیدگان اعطا می‌کند، توهمی است که تا زمانی ادامه خواهد داشت که سیستم بتواند به طور سودمندی ابزارهای اقتصادی برای کنترل زنان را در اختیار مردان قرار دهد. غافل شدن از این واقعیت که تبعیض جنسیتی باعث زوال صفات انسانی و تشدید بهره‌کشی هم در زنان و هم در مردان شده، منجر به جدایی مبارزه‌ی فمینیستی از مبارزه‌ی طبقاتی و اتخاذ اهداف محدودی می‌شود که ممکن است منجر به «آزادی» برخی از زنان در کوتاه مدت و ستم بیش‌تر برای تمامی زنان در درازمدت شود.

جمع‌بندی

دو گزینه‌ی مورد بحث در بالا گزینه‌هایی تاریخی‌اند که اهمیت آن‌ها در بستر رشد آگاهی و مبارزه‌ی فمینیستی در کشوری معین و در زمانی مشخص بهتر درک خواهد شد. رشد آگاهی فمینیستی از طریق تحلیل روابط مشهود و امکان تغییر آن روابط، گام مهمی در رشد آگاهی طبقاتی است. محدودیت‌های رویکرد اصلاح‌طلبانه را می‌توان در خلال تلاش برای دستیابی به اهداف آن و ارزیابی هم‌زمان مبارزات کنونی، هم از لحاظ نظری و هم در رابطه با درس‌های گذشته، آموخت. پیش‌فرض این فعالیت توسعه‌ی کامل سهم علمی مارکسیسم است و لازمی آن فراتر رفتن از آنتاگونیسم گسترده علیه رفتار دقیق روشنفکرانه بر پایه‌ی طبیعت «مردانه» است. تحلیل عملی ضروری است زیرا زنان به‌عنوان اعضای جامعه‌ی سرمایه‌داری بر اساس تجربه و روابط قابل مشاهده از موقعیت فرودست خود آگاه می‌شوند؛ چه کسی در خانه چه کاری انجام می‌دهد، چه کسی در مدرسه چه می‌آموزد، چه نوع کارهایی می‌توانند به دست بیاورند و

چقدر به آنان پرداخت می‌شود، چگونه موقعیت اجتماعی آن‌ها به موقعیت اجتماعی پدر و همسرشان وابسته است، چگونه مردان قدرت بیش‌تری برای شروع و پایان روابط دارند، چگونه همواره خود را در موقعیت‌های عذرخواهی، مدارا، رفع و رجوع می‌بینند، بر رنج ناشی از ناتوانی خود می‌خندند.

تجسم مفهومی پدیده‌هایی که «همه می‌شناسند» و برحسب طبقه‌بندی جنسیتی و تمایز جنسیتی، و همچنین ویژگی پیوندهای آن‌ها را با شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تجربه کرده‌اند، چیزی فراتر از یک بازی آکادمیک است. لازم است که برای تمایزگذاری بین سطوح مختلف واقعیت اجتماعی به زنان کمک شود. بین آن سطوحی از واقعیت اجتماعی که می‌شناسند، چرا که آگاهانه و به‌طور دردناکی با آن‌ها زندگی می‌کنند، و آن سطوح از واقعیت اجتماعی که گرچه با کمک تحلیل علمی درک می‌شوند، اما به همان اندازه‌ی بقیه واقعی‌اند. درک تفاوت بین آن سطوح و همچنین پیوستگی درونی بین آن‌ها باعث می‌شود زنان علت این امر را درک کنند که چرا حتی اگر تغییراتی در تقسیم کار در درون و بیرون از خانه صورت بگیرد، در تجربه‌ی روزمره‌ی خود درمی‌یابند که تبعیض جنسیتی بدون تغییر باقی مانده است. به عبارت دیگر، تبعیض جنسیتی به‌رغم تغییر در مشاغل، تقسیم کار در خانه، بهبود در دستمزد و دستیابی به مناصب مدیریتی همچنان پابرجا باقی می‌ماند. بنابراین آگاهی از تناقض‌ها، ساختارها و فرآیندهای سرمایه‌داری، به عنوان جنبه‌هایی از واقعیت اجتماعی که نسبت به آن تغییرات بی‌تفاوت باقی می‌مانند، نه تنها از نظر علمی، بلکه همچنین در سطح آگاهی فردی و جمعی نیز مهم است. بنابراین، درک این موضوع برای زنان امکان‌پذیر می‌شود که چرا به‌رغم پیروی از آنچه را که به نظر، قاعده‌های بازی برای «آزادی» خود به نظر می‌رسد، اما مبارزه‌ای دائمی است: مبارزه‌ای بی‌وقفه علیه تبعیض جنسیتی درون و بیرون از خودشان.

در غیاب تحلیلی دقیق از نیروها و روابط اجتماعی‌ای که به‌رغم تغییر در آموزش، اشتغال و درآمد زنان، بی‌تغییر می‌مانند، بازگشت به درون و ملامت و سرزنش خود آسان‌ترین راه است. فمینیسم، جدا از پیوندهای نظری و عملی با مبارزه‌ی طبقاتی^۵ در نهایت زنان «طبقه‌ی متوسط» را به کاناپه‌ی روانپزشک یا به نوعی درمان دسته‌جمعی سوق می‌دهد. مهم‌تر از همه، ناخواسته موجب تفرقه و فلج سیاسی جنبش طبقه‌ی کارگر و تداوم بیش‌تر ستم و بهره‌کشی اقتصادی زنان طبقه‌ی کارگر می‌شود.

حرکت از آگاهی کاملاً فمینیستی به آگاهی طبقاتی روندی طولانی و پیچیده است که احتمالاً کشور به کشور، برحسب شرایط خاص تاریخی آن کشورها و جایگاه آن‌ها در شبکه‌ی جهانی سرمایه‌داری متفاوت

است. این روند به معنای جایگزینی آگاهی فمینیستی با آگاهی طبقاتی نیست، بلکه فراروی از آن دوگانگی همانا نوعی آگاهی طبقاتی است که نه تنها آگاهی از بهره‌کشی اقتصادی که هم‌چنین آگاهی از ستم جنسیتی و سایر شکل‌های ستم اجتماعی را که ممکن است در کشوری مشخص رایج باشد نیز دربرمی‌گیرد. این نوعی آگاهی طبقاتی است که دغدغه‌ی ستم جنسیتی، قومی، فرهنگی و نژادی نیز دارد، نه به عنوان مظه‌ری از «آگاهی کاذب» بلکه به عنوان اولین گام در درک چهره‌های متفاوت بهره‌کشی و به‌مثابه صورت‌بندی هدف‌های مشخصی که بدون آن‌ها مفهوم رهایی معنای خود را از دست می‌دهد. مبارزه‌ی فمینیستی برای برابری زنان از دیدگاه مارکسیستی باید با مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر برای رهایی پیوند داشته باشد که مبارزه‌ی است برای ایجاد شرایط مادی‌ای که عمل واقعی برابری را امکان‌پذیر می‌کند.

* مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از فصل اول کتاب *Marx, Women, and Capitalist Social Reproduction* نوشته‌ی Martha E. Gimenez که در لینک زیر یافته می‌شود:

<https://brill.com/view/title/26510>

یادداشت‌ها:

[۱]. مقاله‌ای که به نظر خوانندگان می‌رسد فصل اول مجموعه مقالات مارتا ای. خیمه‌نس با عنوان «مارکس، زنان و بازتولید سرمایه‌داری» است. با توجه به اهمیت کتاب در حوزه‌ی فمینیسم مارکسیستی لازم دیدم که کتاب ترجمه شود ولی به خاطر این که کتاب بسیار قطور است و فرایند چاپ و انتشار طولانی و گاه ناممکن، ترجیح دادم مقالات را به تدریج که ترجمه می‌کنم در اختیار علاقمندان بگذارم. کتاب در سال ۲۰۱۹ گردآوری و منتشر شده است، البته مقالات به قبل از این تاریخ بازمی‌گردند ولی لزوماً قدیمی نیستند و همه‌ی آن‌ها در تحلیل نظرات به روز در زمینه‌ی فمینیسم مارکسیستی بسیار کارآمد هستند. خود خیمه‌نس در مقدمه‌ی این مجموعه مقالات می‌نویسد: «این مجموعه مقالات ادای سهمی است به آثار مربوط به رابطه‌ی مارکسیسم و فمینیسم، و اهمیت نظریه‌ی مارکسیستی برای درک روندهای فعلی تغییرات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی. هدف این است که ارتباط ماتریالیسم تاریخی را در مطالعه‌ی برخی پرسش‌های مهم آکادمیک و سیاسی نشان دهد: ستم بر زنان، بازتولید اجتماعی، سیاست‌های هویتی، ارتباط بین کار پرداخته و کار نپرداخته، و اهمیت کلیدی و غالباً پذیرفته‌نشده‌ی طبقه برای تعمیق دانش ما در مورد این جنبه‌ها و سایر جنبه‌های صورت‌بندی‌های اجتماعی سرمایه‌داری. از همه مهم‌تر، این مقالات سهم مرا در زمینه‌های مختلف، در توسعه‌ی نظریه مارکسیست - فمینیستی و در بازنگری نظریه بازتولید اجتماعی سرمایه‌داری نشان می‌دهد.» امید که این سلسله مقالات که به تدریج ترجمه و منتشر خواهند شد، گامی هرچند کوچک در این راستا باشد (مترجم).

[2]. Marx and Engels 1994, p. 158

[3]. Engels 1972

[۴]. مفهوم تمایز عملکردی به فرآیندهای اجتماعی‌ای اشاره دارد که باعث حذف عملکردهای یک نهاد مشخص یا ظهور نهادهای جدیدی می‌شود که آن وظایف را به عهده می‌گیرند. به عنوان مثال، تحصیل و آموزش‌های حرفه‌ای قبلاً در بافتاری خانوادگی صورت می‌گرفت. مفهوم تقسیم کار به توزیع اجتماعی وظایف اشاره دارد، این که چه کسی چه کاری را در چه جایی انجام دهد.

[5]. Marx and Engels 1976, p. 7.

[۶]. در اصطلاحات علوم اجتماعی و زبان روزمره، واقعیت اجتماعی از طریق مفهومی بسیار کلی و انتزاعی درک می‌شود: جامعه. جوامع به چندین نوع طبقه‌بندی می‌شوند: صنعتی، توسعه‌یافته، در حال توسعه، سنتی، توسعه‌نیافته و غیره. این شیوه نگاه به واقعیت اجتماعی بر استمرار تاکید دارد. اگرچه جوامع تغییر می‌کنند، اما فرض بر این است که آن‌ها همیشه دارای ویژگی‌های خاصی مانند نابرابری اجتماعی، خانواده‌ها، تبعیض جنسیتی، و نهادهای کنترل اجتماعی هستند. این ویژگی‌ها در متن تغییر تقسیم کار اجتماعی و تمایز عملکردی، که پیچیدگی جامعه را بدون تغییر ماهیت اساسی آن افزایش می‌دهند، باقی خواهند ماند. در حالی که مارکس بر وجود عناصر مشترک در همه‌ی دوران‌های اجتماعی اذعان دارد، استدلال می‌کند که: الف) عناصر دیگری وجود دارد که در تمامی دوران‌ها مشترک نیستند (مثلاً نابرابری اجتماعی، دستمزد، مالکیت خصوصی)؛ و ب) ضروری است که تعاریف مشخصی که عموماً برای همه‌ی جوامع کاربرد دارند تشخیص داده شوند «تا تفاوت‌های اساسی موجود بین جوامع، به‌رغم وحدت ناشی از این واقعیت که سوژه، انسان، ابژه، ماهیت یکی هستند» (مارکس ۱۹۷۰ الف، ص. ۱۹۰) نادیده گرفته نشود. تمامی واقعیت اجتماعی از تعامل بین انسان و طبیعت در روند تولید ناشی می‌شود؛ مفهوم جامعه بر استمرار تاکید دارد و ناشی از این واقعیت است که مفهوم شیوه‌ی تولید بر شیوه‌هایی از لحاظ کیفی متفاوت دلالت دارد که فرآیند تولید در آن‌ها در یک دوره‌ی معین تاریخی روی می‌دهد. از دیدگاه مارکسیستی نابرابری اجتماعی ناشی از مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است، ویژگی مشترک در تمامی شیوه‌های تولید مبتنی بر مالکیت خصوصی: برده‌داری، فئودالیسم، شکل‌های مختلف تولید در کشورهای آسیایی. سرمایه‌داری شیوه‌ی تولیدی‌ای است که در آن طبقه‌ای — طبقه‌ی سرمایه‌دار — مالک ابزار تولید است در حالی که اکثریت مردم چیزی به‌جز نیروی کار خود در اختیار ندارند و از لحاظ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تحت انقیاد طبقه‌ی دیگرند که وسایل امرار معاش آنان را کنترل می‌کند.

[۷]. مهم است که بین تعارض و تضاد تمایز قائل شویم. تعارض به تقابل‌ها در سطح روابط آگاهانه اشاره دارد، در حالی که تضاد به سطح ساختار اجتماعی ارجاع می‌دهد. نکته‌ی اساسی در خصوص مفهوم تضاد این است که وجود فرآیندهای ناسازگاری را نشان می‌دهد که نظام را مختل و در نهایت نابود می‌کنند. به شکل معناداری می‌توان از حل تعارض گفتگو کرد اما نه از حل تضاد.

[۸]. برای بحث مفصل در این مورد بنگرید به: Marx 1974, Ch.xxv.

[۹]. طبقه‌بندی جنسیتی به قدرت و اعتبار افتراقی مرتبط با نقش زن و مرد، و تمایز جنسیتی به تقسیم جنسیتی کار درون و بیرون خانواده اشاره دارد. بنگرید به: Holter 1973, pp. 53-59

[10]. Marx 1969, p. 15.

[۱۱]. این بحث به شدت به تحلیل مارکس از محدودیت‌های آزادی‌های مدنی در جامعه سرمایه‌داری متکی است. بنگرید به: Marx 1994, pp. 21-22.

منابع:

Marx, Karl 1964 [1844], 'Alienated Labor', in Karl Marx: Early Writings, edited by T.B. Bottomore, New York: McGraw Hill Book Co. Marx, Karl 1968 [1894], Capital, Volume 3, New York: International Publishers.

Marx, Karl 1969 [1852], The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte, New York: International Publishers.

Marx, Karl 1970a [1859], A Contribution to the Critique of Political Economy, New York: International Publishers.

Marx, Karl 1970b [1875], Critique of the Gotha Programme, New York: International Publishers.

Marx, Karl 1972 [1857], Grundrisse, edited by David McLellan, New York: Harper & Row.

Marx, Karl 1974 [1867], Capital, Volume 1, New York: International Publishers.

Marx, Karl 1976 [1845], 'Theses on Feuerbach', in Karl Marx and Frederick Engels Collected Works, Volume 5, New York: International Publishers.

Marx, Karl 1977 [1844], 'Alienated Labor', in Karl Marx: Selected Writings, edited by David McLellan, London: Oxford University Press.

Marx, Karl 1994 [1844], 'On The Jewish Question', in Karl Marx Selected Writings, edited by Lawrence H. Simon, Indianapolis: Hackett Publishing Company, Inc.